



یاد یاران

شاعر:

زننده یاد نوبخت نقوی



سرشناسه : نقوی، نوبخت، ۱۳۱۷-۱۳۸۳.
 عنوان و نام پدیدآور : یاد یاران / شاعر نوبخت نقوی؛ جمع‌آوری ملیحه نقوی. فاطمه نیلوفر یغمایی. فاطمه زمانی
 مشخصات ناشر : تهران: محسن، ۱۳۸۹.
 مشخصات ظاهری : ۵۲۸ :
 شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۴۳-۵۳-۰ :
 وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا
 موضوع : شعر فارسی - قرن ۱۳.
 شناسه افزوده : نقوی، ملیحه، گردآورنده - فاطمه نیلوفر یغمایی
 رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۹ ق ۹۱۴/ق PIR۸۹۶۳ :
 دیوبی : ۸۱۶/۶۱ :
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۵۸۹۷۷

عنوان کتاب: یاد یاران

شاعر: زنده یاد نوبخت نقوی

گردآوری و تدوین: ملیحه نقوی و فاطمه نیلوفر یغمایی و فاطمه زمانی (همسر آن مرحوم)

ناشر: محسن

صفحه‌بندی و صفحه‌آرایی: بادامی (۹۶۹۱۷۲۴۷)

طراح جلد: فاطمه نیلوفر یغمایی

نوبت و سال چاپ: اول - ۱۳۸۹

ناظر فنی: مجید دادگر (شه‌میرزادی)

تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

قیمت: ۹۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۴۳-۵۳-۰

کلیه حقوق این اثر برای گردآورندگان محفوظ است.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹	مقدمه
۱۵	نویخت نامه
۱۰۷	اخوانیات
۳۴۳	میلادیه
۳۵۷	متوفیات
۴۴۹	مفردات
۴۸۷	سفر نامه
۵۰۵	ضمائم

هوا بحمل

با سپاس دادار یکتا و پیام آور خوبیها

طنین آوای همدلی یاران، یادآور ترانه باران و شکوفه بهاران و
فر شکوفه بر شاخساران است و آنچه پیش نگاه شماست حاصل
لطف و عنایتی است که همسر آن مرحوم حاجیه خانم فاطمه
زمانی و یاران همراه، آقایان: علی اصغر جعفری و محمد ذاکر و
حسین شیبانی و امیر شوکت یغمایی با حقیر و دخترم در تنظیم
دل سروده‌های پدر داشتند.

دروشان می‌فرستم و رهین محبت بی‌دریغ آنانم.
خدایشان نگهدار و عمرشان پایدار.

مقدمه

«من برای سایه خود می‌نویسم»

نمی‌دانم این جمله را کجا خوانده‌ام (به نظرم گفته‌ی صادق هدایت است). طبیعی‌ترین نوشته، نوشته‌ای است که مخاطب نداشته باشد؛ یعنی نویسنده اختیار را بدست قلم بدهد و آن را بنویسد که از دل برآید. وقتی نویسنده مخاطب را در نظر می‌گیرد، مطابق طبع او می‌نویسد؛ آنگونه که او را خوش آید و از آن ایراد و خرده‌ای نتواند گرفت. آنگاه مطابق طبع خود می‌نویسد که مخاطبی در کار نباشد. پس اختیار بر کف قلم می‌نهم و برای سایه‌ام می‌نویسم.



امیر اعظم از خاندان قاجار و به نظرم پسر وحیده‌الله میرزا بود و تقریباً در اواخر دوران حکومت قاجار حاکم شاهرود، چون مرد نام‌آور و مشهوری بود، درصدد برآمد که کودتا کند و احمدشاه را ساقط نماید. حتی افراد کابینه‌اش را تعیین کرده بود. کسانی که در دوران حکومت وی دارای شخصیتی بودند، یکی مرحوم اسماعیل هنر یغمایی^۱ (که در دربار سمت منشی‌گری و دیوانگی

۱- اسماعیل هنر یغمایی بزرگ خاندان یغما بود و بخشی از دوران زندگی خود را در دربار امیراعظم، حاکم شاهرود گذرانده بود و از منشی‌های زیردست او، امیراعظم دو منشی داشت که به هردو لقبی داده بود. به هنر لقب «معمد دیوان» و بر دیگری لقب «ناظم دیوان» نهاده بود. هردو منشی خوش‌خط بودند و هنر می‌گفت که امیراعظم درباره‌ی خط من گفته است که «خط هنر قشنگ است اما پشمالو؛ ولی خط ناظم دیوان صاف و سلیس...». «بعدها ناظم دیوان به خور آمد و حاکم خور شد این دو منشی در خط صاحب سبک بودند که هنر در خط از پیشینیان خود که در خور می‌زیستند تقلید می‌کرد. عده‌ای از خط هنر پیروی کردند (زنده‌یادان علی‌اکبر افسر یغمایی، ابوالقاسم طغرا یغمایی، حشمت احتشامی، یوسف هنری، و...) و تنها مرحوم حسن امینی بود که سبک و سیاق خط ناظم دیوان را در نوشتن ادامه داد. حسن امینی بسیار خوش‌خط بود. بعدها حسن کریم نیز شیوه‌ی خط ناظم دیوان را پیروی نمود.

داشت؛ برای او مقام نخست‌وزیری در نظر گرفته بود و دیگری محمدتقی بهار (که خارج از شاهرود می‌زیست) و او را وزیر معارف و... منظور کرده بود اما ناگهان در یک روز حادثه‌ای رخ می‌دهد و هنگام ناهار، امیر اعظم را ترور می‌کنند و به جای او رضاخان بر مسند قدرت می‌نشیند.

نیمیش ز تر کستان، نیمیش ز فرغانه

نوبخت (این نیک پی) نسب از دو سو دارد. مادرش نایینی و پدرش خوری، پیوند نایین و خور.

به همین مناسبت نام نوبخت و برادرانش را هنر^۲ انتخاب کرده است بدین
سیاق: از همسر اول علی‌نقی، نوبخت و نوجوان و... و از همسر دومش نوشاد، نوذر،
انوشیروان و نوتاج و...

۱- میرزاحجیم متخلص به ینما، یکی از شعرای بزرگ قرن سیزدهم هجری قمری است که حاکمان زمان خود را به باد اعتراض و انتقاد گرفته است و نیز یکی از پایه‌گذاران صنعت نوحه‌سرایی است. غزلیات بسیار زیبا دارد و در هزل‌گویی سبقت از همگنان ربوده است. با قائلانی و فروغی بسطامی هم‌عصر بوده و معاشرت و دوستی داشته است.

۲- بسیاری از اسامی زیبا در خور یادگاران از «هنر» است.

زهره یغمایی سمنانی^۱ بود.

در آن زمان هنر در دروازه‌ی «لنگو»^۲ خور ساکن بود و نوبخت نیز ملازم محضر هنر.

نوبخت پس از طی دوره‌ی متوسطه در نایین، جهت ادامه‌ی تحصیل در دانشسرای کشاورزی وارد اصفهان شد و با اخذ دیپلم، معلمی پیشه نمود و به خور آمد. در آن هنگام من نیز در روستاهای اطراف نایین و خور، حتی روستای مصر با سمت معلمی خدمت می‌کردم و تابستان‌ها به صورت داوطلب تحصیل به دانشسرای مقدماتی اصفهان رفته و پس از اخذ دیپلم دانشسرا به خور منتقل شده و در دبیرستان خور که (یکی دو سال از تأسیس آن می‌گذشت) با نوبخت و محمد مهدی موسوی فرزند فاطمی و محمد علی عتباتی نایینی به تدریس مشغول شدیم و حدود هشت سال همکار بودیم.

نوبخت پس از ازدواج در خانه‌ی قدیمی مرحوم عبدالغنی ساغر یغمایی^۳ که مجاور دروازه‌ی کلاغو^۴ بود ساکن شد.

من در سال ۱۳۴۷ به تهران منتقل شدم^۵ میان من و نوبخت جدایی افتاد. همین امر باعث شد که گهگاه مراودات شعری و مکاتبات منظوم داشته باشیم.

۱- هنر دو همسر داشت. یکی دختر عموش «نوشاب» (دختر هادی فرمان) و دیگری «زهره». هنر با زهره در خانه‌ای در دروازه‌ی لنگو زندگی می‌کرد. نوشاب در خانه‌ای زندگی می‌کرد که خانه‌ی خود یغما بود (که من کلاس اول آنجا درس خواندم) در قباله‌ها هم دیدم که به خط میرزا حسینقلی (جهم)، خانه‌ای در همان نزدیکی‌ها برای حاج سلیمان (جد مادرم) خریده و آدرس خانه را که (هنوز پابرجاست) این چنین نوشته خانه‌ای که در محله‌ی کوچیان واقع است. کلمه‌ی کوچیان همان کوچونی است که در خور رایج است. به این علت که اهالی خور در دو محله زندگی می‌کردند، به عده‌ای «کوچونی» - یعنی کوچ کرده‌ها - و به عده‌ی دیگر که در بالادست بودند، «بالونی» می‌گفتند. بالونی‌ها در آب کلاغو زندگی می‌کردند. وقتی که اولین بار قنات آنجا احداث شد، به مردم آنجا «کلاغویی» می‌گفتند بعدها عده‌ای از آب کلاغویه زیر دست آب کلاغو ساکن شدند که به «کوچونی» معروف شدند و کوچونی دلیل بر این است که همان مردم کلاغو کوچ کردند و قنات دیگری به نام «دهزیر» احداث کردند. (دهزیر همان «دهزیر» است که بعدها کهری «ه» آن افتاده است) این کلمه‌ی دهزیر نشان می‌دهد که دهی بالاتر از آن وجود داشته و آن ده کلاغو است.

۲- دروازه‌ی «لنگو» به «فنجان دهزیر» (محل تقسیم آب دهزیر) منتهی می‌شد.

۳- عبدالغنی ساغر یغمایی پدر ابوالفضل ساغر یغمایی یکی از نوادگان میرزا اسماعیل هنر است که در سال ۱۳۲۹ هجری نایب‌الحکومه خور شد. بعداً به استخدام وزارت دادگستری درآمد و سالها خدمتش را در بیرجند گذراند و در لطف و مهربانی کم‌نظیر بود.

۴- تمام امکاتی که در خور بودند و در این مطلب از آنها نام برده شده، کاملاً از بین رفته‌اند و اثری از آنها باقی نیست به جز خانه‌ی حاج سلیمان که زادگاه من نیز هست.

۵- ماجرای انتقال من مفصل است و بخشی از آن در مجله‌ی یغما به چاپ رسیده. من در تهران حدود چهل سال زندگی کردم و بعد به دلایلی، علیرغم میل، به خور بازگشتم.

نویخت خیلی ساده و روان و بدون تقید به صنایع شعری و آرایه‌های ادبی می‌سرود. در واقع هرچه را به ذهنش متبادر می‌شد می‌نگاشت. چندین منظومه بین من و او رد و بدل شد که تنها این منظومه که به مناسبت تولد آخرین فرزندش «بختیار» برای او نگاشتم موجود می‌باشد.

نفس بسته توبه به باد رکت در بخت نعلی در به باد این که زار لب
 هم که زار لبی هم شدت سردی به بدیم درخت خضر این ساله سبز
 در سحرگشته ز یاد بسته دگر به ۱۳۴۸/۳/۲۳ مهر ۵۶

بختیار آمد هر بخت بخت یار باد فتنه در خواب گمان بخت جان یار باد
 طرله نوردی هر که زیادت تو چشم دشمن کرد روشن تو یار باد
 زینت دنیا در دین صالح جان مال دنیا تو را آنها هر چه بخورد یار باد
 آرزو دارم بر آید به حالت محسوس برخلاف سرد لیکن از خرد یار باد
 زود بینم چون زمانی دنیای من در جهانها لود تو نه دونه سده یار باد
 این زیادت یکدلی هائید این است انسانیت ازین دو محکم یار باد
 هر که آرد از خوار آمد سینه بزارم اراد را آتش خند خود به یاری یار باد
 یک نصیحت بشنوا این گوش را در دهان گوش تو ازین دین حریف تو یار باد
 در دست آن باشد شیرین تار و توده در نه در سادگی بختان یار باد

آند که ظاهر تعلیف بود به غیب افکند

چون دغنی باشد که آشوبش همه بر طرار

شمار درست است باشد خصلت نیکو

گویند زین لاجرم بستی همه ستوان یار

نام مولود در تب سده حسن ختام

بختیار آمد هر بخت بخت یار باد

زمانی که بین پدر و مادرم جدایی افتاد مرحوم هنر شعری ساخته بود. مخاطب آن جد مادری من، ابوالقاسم مجد است. این شعر در کتاب خطی من آمده است و نیز در شهد شورستان. هنر با این شعر در نظر داشته بین آنان آشتی برقرار شود.

مانند تو کمتر آفریدست خدا	«مجد العرفا، والادبا والشعرا
در خور بیابانک، بعد از یغما	در شعر و ادب کسی ندیدست چو تو
هستی تو ز اقربان و امائل والا	دزدادگی و شرافت و اصل و نسب
اخلاق سکینه‌ات به خوبی پیدا	اوصاف حمیده‌ات به نیکی مشهور
با صورت زشت، بهره‌مند از زیبا	پیرانه‌سر از بخت جوان برخوردار
وز دیدن عیب ناکسان نابینا	بینا به محسنات اخلاق کسان
در حضرت عالی تو عرضیست مرا	ای سرور من اگر اجازت بخشی
مگذار شکسته‌دل بخوابد تنها»	درباره‌ی شایگان بفرما پدری

با سایر دوستان شاعر هم‌ولایتی، گهگاهی مناظرات ادبی داشتیم. یکی را که برحسب تصادف یافتم، می‌آورم تا به یادگار بماند.

مناظره‌ی ادبی:

طغرا یغمایی: «عکس رخ دلدار در آب افتادست	گویی که در آب آفتاب افتادست
تا موج رخس فتاد در خانه‌ی دل	اندر دل آب، پیچ و تاب افتادست»
محمد شایگان: «دل در ره آرزو خراب افتادست	این خانه خراب، چون حباب افتادست
افتاده‌ام از پای ز دست پیری	در میکده از کفم شراب افتادست»
محمد معلم: «تا رنگ رخس چو ماهتاب افتادست	در سینه دلم به اضطراب افتادست
دل در پی آرزو به صحرای وجود	چون تشنه به دنبال سراب افتادست»

در سال ۱۳۸۲ نوبخت یکی از آثار خود به نام «چشمه‌ای در گویر» را به من اهدا نموده و اخیراً بانو ملیحه نقوی (دختر نوبخت) یکی دیگر از آثار نوبخت به نام «تکیه برنی» را به وسیله‌ی شوکت (همسرش) برای من فرستاده بود. کتاب به طرز زیبایی چاپ شده بود. وقتی آن را دیدم، خوشحال شدم. شعری سرودم و به شوکت (که خاطر او برایم بسیار عزیز است) دادم.

گرامی دختر دانای نوبخت	«به طبع آراست دیوان پدر را
الا در دانه‌ی دریای نوبخت	جزاک الله خیرا، بارک الله
سخن میراث نامیرای نوبخت	ز نوبخت این اثر از باقیات است
ارادتمند نابینای نوبخت»	ندارد بخت خواندن ای دریغا

حدود یک سال پیش بر آرامگاه نوبخت، ملیحه را دیدم. گفت که قصد انتشار سومین اثر نوبخت به نام «یاد یاران» را دارد که بخشی از آن به «خوانیات» اختصاص دارد و از من خواست مطلبی بنویسم. به علت ضعف بینایی عذرخواهی کردم که از خواندن و نوشتن افتاده‌ام و برای من مقدور نیست اما چندین بار پیگیر موضوع شد. من نیز مطالب مسطور را به صورت شفاهی گفتم و نوه‌هایم «امیرحسین» و «شاداب» مطالب گفته شده را ضبط و تایپ کردند.

از هنر بسیار گفتم، چراکه نوبخت برخاسته از مکتب پرفیض آن بزرگ مرد بود. رحمت خدا بر او باد.

روان رفتگانی که در این پریشان‌نامه از آنها یاد شده، شاد، و یادشان گرامی باد...

محمد شایگان

هجدهم تیرماه سال ۱۳۸۹